



ایران در دوران معاصر

پیروز یا فیروز، مشهور به ابولؤلؤ؛ آنچه منابع تاریخی درباره قاتل عمر بن خطاب می‌گویند

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱۱ مرداد ۱۳۹۱ - ۸ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

پیروز نهاوندی یا ابولؤلؤ یکی از ایرانیان در دوره اولیه ورود اسلام به ایران بوده‌است و او کسی بود که عمر بن خطاب خلیفه اهل سنت را با ضربه‌های کارد کشت. پیروز دختری داشت که به گمان نزدیک به یقین مروارید نام داشته‌است. از آنجا که به مروارید در زبان عربی لؤلؤ گفته می‌شود، عرب‌ها برای این مرد ایرانی نامی عربی بصورت ابولؤلؤ یعنی «پدر مروارید» ساختند.

پارسیان دژ / ایران در دوران معاصر

پیروز یا فیروز، مشهور به ****ابولؤلؤ****، از چهره‌های بحث‌برانگیز سده نخست هجری است. شهرت او بیش از هر چیز به این سبب است که در سال ۲۳ هجری/۶۴۴ میلادی، عمر بن خطاب، دومین خلیفه مسلمانان، را در مدینه با خنجر زخمی کرد؛ جراحتی که به مرگ عمر انجامید. با این حال، بسیاری از جزئیاتی که بعدها درباره زندگی، انگیزه‌ها و سرنوشت پیروز نقل شده‌اند، در منابع تاریخی یکسان نیستند و برخی از روایت‌های رایج امروز، پشتوانه استواری در منابع کهن ندارند.

نام، تبار و آیین پیروز

منابع در ****ایرانی‌بودن**** ابولؤلؤ تقریباً هم‌داستان‌اند و نام او را معمولاً «فیروز» یا «پیروز» آورده‌اند. اما درباره زادگاه و دین او اتفاق نظر وجود ندارد. شماری از گزارش‌ها او را زرتشتی و از ناحیه نهاوند دانسته‌اند و برخی دیگر از او به‌عنوان مسیحی ایرانی یاد کرده‌اند. از این‌رو، کاربرد نام «پیروز نهاوندی» هرچند در نوشته‌های فارسی امروز بسیار رایج است، نباید به‌گونه‌ای به کار رود که انتساب قطعی او به نهاوند را القا کند. دانشنامه ایرانیکا نیز صریحاً به اختلاف منابع درباره دین و پیشینه او اشاره می‌کند.

«ابولؤلؤ» یک کنیه عربی است. «لؤلؤ» یا «لؤلؤه» در عربی به معنای مروارید است و از نظر ساخت زبانی، «ابولؤلؤ» را می‌توان «پدر لؤلؤ/مروارید» معنا کرد. در برخی نوشته‌های متأخر گفته شده است که این کنیه از نام دختر او گرفته شده؛ اما در گزارش‌های کهنی که از دختر ابولؤلؤ سخن می‌گویند، عموماً از او تنها با عنوان «دختر ابولؤلؤ» یاد شده و نام او تصریح نشده است. بنابراین این ادعا که نام دختر او «مروارید» بوده، ****ممکن است، اما با داده‌های موجود نمی‌توان آن را با اطمینان تاریخی بیان کرد****.

همچنین نمی‌توان با اطمینان گفت که اعراب در آن دوره به‌طور معمول برای همه ایرانیانی که نامشان دشوار بود کنیه «ابوسهل» انتخاب می‌کردند. نمونه‌هایی از عربی‌شدن نام ایرانیان یا گرفتن کنیه‌های عربی وجود دارد؛ برای نمونه، در دوره عباسی درباره یکی از اعضای خاندان ایرانی نوبخت آمده است که منصور عباسی نام بلند ایرانی او را به «ابوسهل» تغییر داد. اما این نمونه مربوط به حدود یک سده بعد است و برای اثبات وجود یک رسم عمومی در زمان پیروز کفایت نمی‌کند.

اسارت و آمدن به مدینه

درباره چگونگی اسارت پیروز نیز روایت‌ها متفاوت‌اند. در برخی گزارش‌های تاریخی که طبری نقل کرده و سپس مورخانی چون ابن اثیر و ابن کثیر تکرار کرده‌اند، آمده است که او از مردم نهاوند بود، در جریان جنگ‌های ایران و روم

نخست به دست رومیان افتاد و سپس مسلمانان او را از رومیان به اسارت گرفتند. در همان سنت روایی آمده است که هنگام ورود اسیران نهاوند به مدینه، پیروز با دیدن آنان اندوهگین می‌شد و می‌گفت: «عمر جگرم را خورد.» این گزارش در منابع وجود دارد، اما باید آن را ****یک روایت تاریخی**** دانست، نه واقعیتی که همه منابع مستقل بر آن اتفاق داشته باشند.

منابع دیگر درباره محل و چگونگی اسارت او گزارش‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند؛ ازاین‌رو، داستان «دو بار اسیر شدن» را بهتر است با عبارت «بر پایه یکی از روایت‌ها» نقل کرد، نه به‌عنوان حقیقتی قطعی.

آنچه اطمینان بیشتری درباره آن وجود دارد این است که پیروز در مدینه ****برده مغیره بن شعبه**** بود و مهارت‌های فنی داشت. در روایت‌های کهن از او به‌عنوان نجار، آهنگر و صنعتگر یا نقاش و حکاک یاد شده است. به گفته ایرانیان، عمر به مغیره اجازه داده بود این برده ایرانی را به مدینه بفرستد، زیرا مهارت‌های او می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، برخلاف برخی روایت‌های امروزی، مدرک استواری در دست نیست که عمر پس از گفت‌وگوی مربوط به آسیاب، پیروز را از مغیره ****خریده باشد****؛ منابع هنگام وقوع قتل نیز همچنان او را «غلام مغیره» معرفی می‌کنند.

اختلاف بر سر خراج و داستان آسیاب

یکی از مهم‌ترین بخش‌های ماجرا که در چند منبع کهن آمده، اختلاف پیروز با مغیره بن شعبه بر سر مبلغی است که باید از درآمد کار خود به صاحبش می‌پرداخت.

در «مصنف عبدالرزاق» آمده است که مغیره روزانه دو درهم از او می‌گرفت. پیروز نزد عمر شکایت کرد. عمر درباره حرفه‌های او پرسید و هنگامی که دریافت نجاری، آهنگری و کارهای دیگری می‌داند، مبلغ تعیین‌شده را در برابر توانایی‌های او بیش از اندازه ندانست. البته در منابع دیگر رقم‌های متفاوتی برای این مبلغ ذکر شده است؛ همین اختلاف نشان می‌دهد که در جزئیات روایت باید احتیاط کرد.

در ادامه همین روایت، عمر به پیروز می‌گوید شنیده است که او می‌تواند آسیابی بسازد که با باد کار کند. پیروز پاسخی با این مضمون می‌دهد که برای او آسیابی خواهد ساخت که مردم درباره آن سخن بگویند. عمر این سخن را تهدیدآمیز برداشت کرد و به اطرافیان خود گفت که این مرد او را تهدید کرده است. اصل داستان «آسیاب» بنابراین در منابع کهن دیده می‌شود، هرچند گفت‌وگوهای ادبی و مفصلی که بعدها به آن افزوده شده‌اند لزوماً عین سخنان تاریخی طرفین نیستند.

آیا انگیزه پیروز انتقام ایران بود؟

این شاید مهم‌ترین نقطه‌ای باشد که میان ****گزارش تاریخی و تفسیر ملی‌گرایانه یا مذهبی متأخر**** باید تفاوت گذاشت.

منابع قرون نخست عمدتاً اختلاف بر سر خراج و پاسخ عمر به شکایت پیروز را در زمینه قتل ذکر می‌کنند. ایرانیکا نیز تأکید می‌کند که انگیزه نهایی او روشن نیست و گزارش‌های گوناگونی درباره آن وجود دارد. بنابراین نمی‌توان با اطمینان نوشت که پیروز «برای انتقام ایران و ایرانیان تصمیم به قتل عمر گرفت». چنین برداشتی ممکن است با توجه به ایرانی بودن او و روایت اندوهش از دیدن اسیران ایرانی مطرح شود، اما ****منابع موجود به ما اجازه نمی‌دهند انگیزه او را با چنین قطعیتی ملی‌گرایانه تعریف کنیم****.

از سوی دیگر، گزارش منسوب به شعبی درباره گریستن پیروز هنگام دیدن اسیران نهاوند و جمله «عمر جگر مرا خورد» نشان می‌دهد که دست‌کم در بخشی از سنت تاریخ‌نگاری اسلامی، ناراحتی او از سرنوشت ایرانیان نیز در حافظه تاریخی باقی مانده است. بنابراین ممکن است خصومت او تنها یک اختلاف مالی ساده نبوده باشد؛ اما تعیین سهم هر یک از عوامل—خراج، وضعیت بردگی، سرنوشت ایرانیان و مسائل شخصی—با اسناد موجود ممکن نیست.

قتل عمر بن خطاب

نبرد نهاوند در بیشتر بازسازی‌های تاریخی جدید در سال ۲۱ هجری/۶۴۲ میلادی قرار داده می‌شود، هرچند منابع کهن درباره سال دقیق آن اختلاف دارند. این نبرد شکست بزرگی برای ساختار نظامی ساسانی بود و راه پیشروی نیروهای مسلمان در فلات ایران را گشود. مرگ عمر در سال ۲۳ هجری/۶۴۴ میلادی رخ داد، یعنی تقریباً دو سال پس از تاریخ متعارف نبرد نهاوند.

در سحرگاه یکی از روزهای پایانی ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری، هنگامی که عمر برای نماز صبح در مسجد مدینه حضور داشت، ابولؤلؤ با خنجر دو لبه به او حمله کرد. درباره تعداد ضربه‌ها اختلاف وجود دارد: برخی منابع سه و برخی شش ضربه ذکر کرده‌اند. یکی از زخم‌ها در ناحیه شکم یا زیر ناف بسیار عمیق بود و در نهایت به مرگ عمر انجامید.

صحیح بخاری در روایتی از عمرو بن میمون گزارش می‌کند که مهاجم پس از زخمی کردن عمر، در میان جمعیت حرکت کرد و افراد دیگری را نیز با خنجر زد. در این روایت شمار مجروحان سیزده نفر ذکر شده که هفت تن از آنان درگذشتند. در روایتی دیگر در «مصنف عبدالرزاق» شمار مجروحان دوازده و کشته‌شدگان شش نفر آمده است. اختلاف این اعداد نمونه‌ای از تفاوت روایات درباره جزئیات واقعه است.

سرنوشت پیروز پس از حمله

درباره سرنوشت خود پیروز نیز روایت‌های متفاوتی وجود دارد، اما گزارش مشهور و نسبتاً کهن صحیح بخاری می‌گوید هنگامی که یکی از حاضران پارچه یا ردایی بر سر او انداخت و پیروز دریافت که راه گریزی ندارد، با همان سلاح خودکشی کرد. منابع دیگری از کشته‌شدن او پس از دستگیری سخن گفته‌اند. دانشنامه ایرانیکا نیز هر دو دسته روایت را ذکر می‌کند.

بنابراین داستانی که بر پایه آن پیروز پس از حمله از مسجد گریخت، به خانه هرمزان رفت و بعدها از مدینه خارج شد، ****با گزارش‌های اصلی و کهن درباره پایان زندگی او سازگار نیست****. روایت‌های مربوط به نجات او و زندگی بعدی‌اش در ایران، به‌ویژه ارتباط او با کاشان و آرامگاه منسوب به او، در سنت‌های بسیار متأخرتر گسترش یافته‌اند و نباید با گزارش‌های سده‌های نخست هم‌رتبه دانسته شوند.

قتل هرمزان، جفینه و دختر پیروز

بخش مهم دیگری از این ماجرا پس از مرگ عمر رخ داد. عبیدالله بن عمر، پسر عمر، با این گمان که افراد دیگری در قتل پدرش دخالت داشته‌اند، دست به انتقام زد.

بر اساس گزارش‌های تاریخی، او ****هرمزان****، از فرماندهان پیشین ایرانی که در مدینه زندگی می‌کرد، ****جفینه****، مردی مسیحی از حیره، و همچنین ****دختر خردسال ابولؤلؤ**** را کشت. ابن سعد در «الطبقات الکبری» صریحاً از کشته‌شدن هرمزان، جفینه و دختر ابولؤلؤ به دست عبیدالله سخن می‌گوید و گزارش‌هایی را نقل می‌کند که نشان می‌دهد این اقدام در همان زمان نیز مورد اعتراض قرار گرفته بود.

در روایتی که عبدالرزاق نقل کرده، دختر ابولؤلؤ «دختری خردسال» توصیف شده که اظهار اسلام می‌کرد. در این گزارش نیز نام او ذکر نشده است. از این‌رو، معرفی قطعی او با نام «مروارید» از نظر تاریخی احتیاط لازم را ندارد.

ظاهراً یکی از دلایل سوءظن به هرمزان و جفینه گزارشی بود که مدعی می‌شد آنان پیش از واقعه همراه پیروز دیده شده‌اند و خنجری دو لبه نیز نزد آنان بوده است. با این حال، این گزارش برای اثبات وجود یک توطئه سازمان‌یافته کافی نیست و منابع تاریخی نیز درباره نقش آنان اتفاق نظر ندارند. ایرانیکا هرمزان را قربانی خشم و انتقام عبیدالله می‌داند و ماجرای مجازات یا بخشش عبیدالله بعدها خود به موضوعی اختلافی تبدیل شد.

جمع‌بندی

بر پایه منابع موجود، می‌توان با اطمینان نسبتاً زیادی گفت که مردی ایرانی به نام فیروز یا پیروز، مشهور به ابولؤلؤ، برده مغیره بن شعبه و صنعتگری ماهر بود که در سال ۲۳ هجری عمر بن خطاب را در مسجد مدینه با خنجر زخمی کرد و عمر بر اثر آن جراحات درگذشت. وجود اختلافی میان او و نظام خراجی صاحبش و شکایت او نزد عمر نیز در منابع کهن گزارش شده است.

اما درباره بسیاری از جزئیات دیگر—از جمله زادگاه دقیق، زرتشتی یا مسیحی بودن، نحوه اسارت، نام دخترش، انگیزه نهایی قتل و میزان ارتباط او با هرمزان—قطعیت تاریخی وجود ندارد. روایت اندوه او از اسیران نهاوند و جمله «عمر جگرم را خورد» در تاریخ‌نگاری اسلامی وجود دارد، اما تبدیل آن به این حکم قطعی که او با برنامه‌ای ملی‌گرایانه برای «انتقام ایران» دست به قتل زد، فراتر از آن چیزی است که منابع می‌توانند ثابت کنند.

همچنین روایت فرار پیروز از مدینه و پناه‌بردن او به ایران با گزارش‌های کهن‌تر درباره مرگ او در مدینه ناسازگار است. از دید روش تاریخی، مناسب‌تر است پیروز نه به‌عنوان «قهرمان ملی» و نه صرفاً با تعبیرهای مذهبی محکوم‌کننده توصیف شود، بلکه به‌عنوان شخصیتی از دوران پرتنش فروپاشی شاهنشاهی ساسانی و گسترش خلافت عربی بررسی شود؛ دورانی که در آن جنگ، اسارت، مهاجرت اجباری، مناسبات بردگی و تنش میان گروه‌های گوناگون جامعه تازه‌گسترش‌یافته اسلامی، بخشی از واقعیت سیاسی و اجتماعی زمانه بود.

سرچشمه‌های پژوهش

1. برای این بازنویسی، مهم‌ترین منابع مورد توجه عبارت‌اند از:
2. **مصنف عبدالرزاق صنعانی**، از منابع نسبتاً کهن روایی؛
3. **صحیح بخاری، حدیث ۳۷۰۰**، شامل روایت عمرو بن میمون از واقعه قتل عمر؛
4. **الطبقات الکبری ابن سعد**، به‌ویژه گزارش‌های مربوط به عبیدالله بن عمر، هرمزان، جفینه و دختر ابولؤلؤ؛
5. **تاریخ طبری** و روایت‌های مربوط به نبرد نهاوند و پیروز؛
6. **الکامل فی التاریخ ابن اثیر** و **البدایة و النهایة ابن کثیر** به‌عنوان منابع متأخرتر؛ و برای سنجش انتقادی این گزارش‌ها، مدخل **Abū Lo'lo'a** و مقاله‌های مربوط به فتح ایران و نبرد نهاوند در **Encyclopaedia Iranica**.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «پیروز یا فیروز، مشهور به ابولؤلؤ؛ آنچه منابع تاریخی درباره قاتل عمر بن خطاب می‌گویند»، پارسیان دژ، ۱۳۹۱.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1185/pdf/پیروز-نهادی-یا-همان-ابولؤلؤ.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۸ مرداد ۱۴۰۵